

ر ل

فیل با لگ لگ ، لاک پشت و مارمولک در یک شالیزار زندگی می کردند . یک روز مارمولک بی خبر از لانه رفت تا با فیل و لاک پشت بازی کند . او به آنان سلام کرد و قایم موشگ بازی کردند . از بالای درخت بلبل ، مارمولک را دید . دم مارمولک کنده شده بود و ناله می کرد . خاله اش او را دید لبخند زد و شالش را روی آن انداخت و گفت : نگران نباش ، خیلی زود دم در می آوری .



ل

گُل بُلْبُل لَبَخَد لَانَه لَک لَک سَلَام فیل شَالِیْزَار

فیلِم سَال بَال بَالَا بَلَنْد بیل لیوان لَالَه گیلَاس

نَالَه کیلو کلاس لباس لیو ولی خیلی لاک پُشت

مَلَخ گُلْدَان قَلَب خَالَه قَبْل لیلَا گیلَان فوْتَبَال

پُرْتَقَال شُمَال لَوَاش اِمْسَال پَارَسَال پُول گُلَابِی

